

## در آمدی بر ماهیت ارتباطی فولکلور

(تحلیل معنا و پیام در عناصر فرهنگ مردم)

سهراب مظاهری\*

soh\_mz@yahoo.com

هر گروه اجتماعی دارای ویژگی‌های خاص فرهنگی شامل باورها، آداب و رسوم، گرایش‌ها و رفتار ویژه خویش است که با آنها شناخته می‌شود. در واقع جایگاه واقعی و رفیع فولکلور هر قوم، رسته، طایفه، ایل و جامعه‌ای، مبنای اصلی در تبیین و تشریح ماهیت و موقعیت فرهنگی است.

هر گروه با شناختی که از ماهیت فرهنگی خود دارد و آن را در رفتار و گفتار خود متجلی می‌سازد، عملاً خصایص جمعی و گروهی خود را شکل و معنا می‌بخشد و بازگو می‌کند و از این رهگذر، هویت فرهنگی عناصر هر گروه، روشن و مشخص می‌شود. واژه لِر (Lore) به معنای دانش و معرفت، با پیشوند فُلک (Folk) به معنای توده مردم، از پل ارتباطی سخن می‌گوید؛ چون ارتباط از طریق شناخت، یا به عبارت دیگر و درست‌تر، بر اساس دانستنی‌ها و آگاهی‌ها صورت می‌گیرد و قطعاً استدلالی وجود ندارد که بر پایه جهل، نادانی و غفلت ارتباطی برقرار شود و حتی اگر چنین باشد، معطوف به هدف و خاصیتی روشن و قابل قبول نیست.

### فرهنگ عامیانه وجه مشترک همدلی‌ها

تحقیقات انسان‌شناسی فرهنگی اثبات کرده است که انسان در مراحل تکاملی خود و به خصوص در مرحله اندیشه‌ورزی و تعامل آگاهانه‌تر با طبیعت و جامعه، به مرور در مسیر انباشت دانش عامیانه خود قرار گرفت و صاحب سرمایه‌های بی‌بدیلی گردید. دانش عامیانه، مبنای شناخت و آگاهی اجتماعی است که پاک، بی‌پیرایه و سالم، هویت یک گروه اجتماعی را ترسیم می‌کند؛ وقتی می‌گوییم مردم یک گروه، یک ایل و یک قوم به هم وابستگی و پیوستگی دارند، یعنی همه آنها در حیات مشترک فرهنگی تاریخی با همان دانش عامیانه خود، مرتبط هستند و همان دانش را در رفتار، گفتار و کردار خویش و زندگی روزمره خود به نسل‌های بعدی

\* پژوهشگر و مدیر اسبق واحد فرهنگ مردم صدا و سیما

آموزش داده و منتقل کرده‌اند؛ به همین دلیل فولکلور پلی ارتباطی است که وابستگی‌های درون فرهنگ و انسجام فرهنگی (Cultural Cohesion) جوامع را تحکیم می‌بخشد و ضمانت می‌کند.

در کلان‌شهرهای بزرگ، گاه شهروندان غریبی به هم می‌رسند که به محض آشنایی از طریق لهجه، شخص مقابل را درون گروه (in group) خود تلقی می‌کنند و سطح توقعات و همراهی‌های خود را بالا می‌برند، گویی در غربت، پناهی یافته‌اند. از همین رو واژه‌های همولایتی، همشهری و ... عظمتی از تعهدات را متجلی می‌کند و آرامشی درونی را رقم می‌زند؛ چنان که می‌کوشند مدرسان یکدیگر باشند، شبیه چوپانانی که هر یک گله‌های خود را در صحراهای پهناور و دشت‌های وسیع و دوردست می‌چرانند و از دور صدای نی و دوییتی‌های خاص آنها که با حالتی محزون به گوش می‌رسد هر یک پیام آشنایی و تقرب برای دیگر چوپانان می‌گردید. کوتاه سخن، آن که این وجوه مشترک است که زمینه‌ساز احترام، همبستگی و همراهی می‌گردد و یا به طریق اولی همین هم‌آویی‌هاست که عنصر ارتباط را معنا می‌بخشد. از این معبر می‌توان هم راه به هم‌زبانی برد و هم راه به همدلی‌ها ...

گاه افراد غریب تازه به هم‌رسیده، جستجوگر ویژگی‌های ظریف‌تری هستند و می‌کوشند به عناصر مشترک دیگری دست یابند و از آن طریق تلخی غربت خویش را بزدايند، لذا علاوه بر همشهری و همولایتی، سراغ مشاغل یکدیگر را می‌گیرند و اگر هر دو مثلاً قصاب، نانوا، کشاورز و ... باشند یا هر دو ماهیگیر شمال، یا جنوب کشور، یا هر دو مستأجر، یا هر دو از قشر ضعیف یا متوسط، یا هر دو پول‌گم‌کرده و مال‌باخته و یا هر دو مریضی را برای معالجه به شهر آورده باشند و ... همه اینها ارتباط را عمیق‌تر می‌سازد و همدردی و مساعدت را بیشتر می‌کند. به واقع همین عناصر ساده که موقعیت‌های مشترک دو طرف را بیان می‌کند، زمینه‌های ارتباط‌اند و اینها همان رمزهای پنهان و شگفت‌انگیز مشترکات زندگی جمعی انسان‌هاست. در چنین احوالی، عناصر ساده فولکلوریک یک قوم کار به اعجاز می‌برد، به گونه‌ای که به جرئت می‌توان گفت، قانون، ضوابط و الزامات تحکمی، آنچنان کارکرد مؤثری نخواهد داشت و آنقدر که این وجوه مشترک عامیانه، کارسازند، انضباط و معاهدات رسمی راه به جایی نمی‌برند.

#### ادبیات شفاهی، پیام‌های ارتباطی

در قلمرو ادبیات شفاهی (Oral literature) که خود بخش عمده‌ای از فولکلور و میراث فرهنگی و اجتماعی (Social and Cultural heritage) محسوب می‌شود، مانند: قصه‌ها، ترانه‌ها، مثل‌ها، لالایی‌ها، چیستان‌ها، بازی‌های کلامی و غیره، به روشنی معنا و اهمیت فرایند ارتباط قابل مشاهده است. قصه‌های عامیانه از محکم‌ترین عوامل و فاکتورهای ارتباطی بین نسل‌هاست؛ قصه‌هایی که سینه به سینه آمده‌اند و کودکان و جوانترها در محفل خانواده و خانوار، صمیمانه و عاشقانه از زبان شیرین مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها آن را شنیده‌اند. گاه نیز شخصیت‌های آن قصه‌های عامیانه، همچون ملکه‌های ذهنی نسل‌های بعد، در محاوره‌ها و گفتگوهای روزانه و برای تشبیهات پدیده‌های مختلف زندگی اجتماعی، به کار رفته و می‌روند و مانند «دخترک ماه پیشونی»، قهرمانی که با اسب

**فولکلور، خاص جامعه روستایی و عشایر  
نیست و در جامعه صنعتی و ماشینی نیز در  
هیئت‌های متفاوتی، ظهور و بروز دارد**

سفید می‌آید، گرگ مکاری که پشت درب خانه بزک زنگوله پا،  
قصد فریب دارد و یا عنصر شگفت انگیز و تراژیک سنگ صبور و  
غیره.

لالایی‌هایی که اینک رو به اضمحلال دارند، زمزمه‌های  
صادقانه و پرمعنا که زمینه ارتباط مؤثری را بین دو نسلی که باید  
عمیقاً به هم متعهد باشند، فراهم می‌آورد و مطمئناً اگر هنوز چنین امر طبیعی و شایسته‌ای انجام شود، از این موهبت بکر و ارجمند،  
نسل‌های بعدی نیز بهره مند خواهند شد.

مادر و فرزند در دنیای امروز با وجود تمام ناسازگاری‌های اقتصادی و اجتماعی محتاج این عنصر صمیمی ارتباط اند؛ چرا که  
بررسی لالایی‌های پیشین نشان می‌دهد که این زمزمه‌های معنوی در خلوت مادر و فرزند حاوی عنصر قابل تأملی اند از جمله:  
۱- بیان آرمان‌ها و آرزوهای مادر برای فرزند که بزرگ شود، دانش آموزد، عروسی کند، بچه‌دار شود، سالم و تندرست بماند و به ثروت  
و منزلت‌های شایسته نایل آید.

۲- ستایش کودک و تشبیه او به موجودات خوب و زیبا و گل‌هایی مثل گل لاله، گل پونه، گل پسته، نرگس، یاس، سنبل و غیره.

۳- دعاکردن به جان کودک و از خدا و پیامبر و ائمه، تندرستی و حمایت او را خواستن.

۴- بیان دردها و رنج‌های مادران، گلایه از غریب‌بودن، دوری پدر و مادر و غیره.

باید توجه داشت که فولکلور، خاص جامعه روستایی و عشایر نیست و در جامعه صنعتی و ماشینی نیز در هیئت‌های متفاوتی،  
ظهور و بروز دارد و کماکان همان نقش ارتباطی و پیامدار خود را ایفا می‌کند.<sup>(۱)</sup> ترانه معروف «ماشین مشدی ممدلی- نه بوق داره نه  
صندلی» و ... نشان روشنی از کنایه‌های عامیانه و ترانه‌های فولکلوریک است که در جامعه شهری ساخته و پرداخته گردیده است ... و  
فولکلور در این مسیر راه به مفاهیم و موضوعات اجتماعی- سیاسی و اعتراضات مختلف فردی و عمومی برده است، مانند:

سلطان قجر به فکر جنگه

این قافله تا به حَشْر لنگه (پناهی سمنانی، ۱۳۷۷: ۱۷۷)

که بیان تنفر از خان قاجار است که به خونریزی و قساوت محض، بر سرزمین ایران مسلط شد، یا بیان مظلومیت لطفعلی‌خان زند که در  
ترانه بلند «بازم صدای نی می‌آد»، ارتباط هم دلی‌های همگانی مردم را به عنوان یک ترانه فولکلوریک به نمایش می‌گذارد.

بازم صدای نی می‌آد

آواز پی در پی می‌آد

۱- جامعه امروز و عناصر فولکلوریک خاص آن، عنوان بررسی و تحقیق دیگری است که حاصل آن جداگانه ارائه خواهد شد.



لطفعلی خان مرد رشید  
هر کس شنید آهی کشید (همان: ۳۳۵)  
و از این دست هم‌نوایی‌های اجتماعی  
که در هیئت ترانه‌های عامیانه متجلی  
شده است:  
«با تو هستم میرزا کوچک  
خدا می‌داند از ترس دشمن، نمی‌توانم  
بخوابم  
بیا ای روح و روانم، قربان ریشتم بروم  
چشمان آبی رنگت را بر هم مگذار  
با تو هستم سردار گیلانی...» (همان:  
۳۴۲)

### آیین‌ها و رسوم، نمایشگر حوزه‌های ارتباطی و اشتراک معنای فرهنگی

مراسم ساده عقد و عروسی و آیین‌های خاص آنها در بین مردمان پیشین، به گونه‌ای انجام می‌گرفت که به حق، نوعی آرامش دوسویه را - چه برای اولیا و بزرگان قوم و چه برای زوج‌های جوان و نسل‌های جدید - فراهم می‌آورد؛ چرا که ویژگی‌های آیین‌ها و رسوم ازدواج، بی‌استثنا و حاوی معانی و پیام‌های وحدت‌آفرین بوده‌اند و با هدف تداوم زندگی اجتماعی، همگی خیرخواهانه مدرسانی می‌کردند، دعا می‌خواندند، جشن می‌گرفتند و متواضعانه به هم هدیه می‌دادند و هدایا، سرمایه‌های اولیه زندگی جوانان می‌شد. در واقع حضور و فونکسیون عملیاتی رسوم، هم تفکر پیشین و تعهد به انسجام اجتماعی و احترام به تقدسات و ضوابط اعتقادی را محافظت می‌کرد و هم جوانان را از همین رهگذر به پیوستگی‌ها و تعهدات نوین، برای ادامه زندگی مشترکشان تشویق می‌نمود و هم آن که از این طریق، ارزش فولکلوریک (فرهنگ محض مردمی) انتقال می‌یافت، لذا معنای ارتباطی دانش و سنت‌های عامیانه، متجلی می‌گردید و دوام و همبستگی اجتماعی تضمین می‌شد.

تجلی ارتباط‌های صمیمی و مؤثر به انحاء مختلف در آیین‌های مردمی دیگر مانند: نیایش باران‌خواهی، مراسم نوروز، جشن آبیاری و تقسیم آب، مراسم پُرسانه در سوگواری و مراسم گوناگون فصول سال، قابل رؤیت و بررسی است.

الزامی وجود نداشته و ندارد که هر عضوی از هر گروه باید تمامی اعضای دیگر گروه، قبیله، قوم و جامعه خود را بشناسد تا در

باب معاهدات فرهنگی، اعتقادات و رویه‌های زندگی مشترک با او به توافق برسد و به همراهی‌اش پردازد، مگر بر فراخور و ضروریات جاری زندگی اقتصادی و اجتماعی. اما از آن راز پنهان که همه را همدل می‌سازد و در واقع هسته و کلید کار است، همان اشتراک معانی فرهنگی و بالانحص فولکلور موجود در جامعه است.

هر عنصر به همان معانی، مفاهیم و عناصر فرهنگی باور دارد و اجرای آنها را محترم می‌شمارد که دیگری، و اگر چنین نباشد، آغاز گسیختگی‌های اجتماعی است؛ چرا که عمده‌ترین عوارض اجتماعی ناشی از گسستگی‌های فرهنگی و غفلت‌ها و فراموشی‌ها نسبت به عناصر مشترک فرهنگی است، بنابراین اگر هر عضو ارزش‌های فرهنگی خود را شناخت و به آنها ملزم بود، با دیگر اعضای گروه و جامعه خود - که آنها همچنین آگاهی‌ها و تعهداتی دارند - مرتبط خواهد شد و همراهی خواهد داشت. معمولاً پیش از ظهور لجام‌گسیختگی‌های اخلاقی که در دنیای نوین، گریبان انسان امروزی را گرفته است، آن عامل پنهان و ریشه‌دار که ضمانت انسجام فرهنگی و اجتماعی بوده است، متن ساده فرهنگ پیشینیان بوده که در دو بعد مادی و معنوی فولکلور، ظهوری ملموس و غیرقابل‌انکار داشته است:

در بخش مادی فرهنگ عامیانه، عنصر کار، جایگاهی بی‌نظیر دارد. کار عبادت است و مقدس؛ و زمین، گندم و دام آن‌قدر در فراز قرار می‌گیرند که در ادبیات شفاهی و نانوخته آنها، سروده‌های ستایش آن نعمت‌های گرانقدر، دهان به دهان و سینه به سینه منتقل شده است و حکایت پیوند محکم معنوی انسان با سرمایه‌های خدادادی است؛ و احترام، تعهد، شادی و عشق متن بدیهی زندگی است و چنین بوده است که بی‌هیچ آلاشی و در اوج خلوص این گونه، کودکان رمز و راز و نیایش را تجربه می‌کردند:

خورشید خانم آفتاب کن

به من برنج تو آب کن

ما بچه‌های گرگیم

از سرمای بمردیم

ابرو ببر به کوه سیاه

آفتابو بیار به شهر ما

به حق نور مصطفی

به حق گنبد طلا

فولکلور و تحلیل معنی توسط خود انسان‌ها

در مباحث ارتباطات (Communication) و ارتباط‌شناسی (Communicology) در باب انتقال پیام، معنای پیام، ماهیت پیام

و این که معنی به وجود پیام وابسته است یا به پیامگیر و انسان مرتبط است، استدلال‌ها، آزمون‌ها و نظریه‌هایی ارائه شده است. اگر مطابق نظریه دیوید برلو (David Berlo) بپذیریم که معنا با پیام منتقل نمی‌شود، (محسنیان، ۱۳۷۴: ۹۱) می‌توان استدلال کرد که عناصر فرهنگ عامه، در هر کشور و جامعه‌ای، در حد پیام‌هایی تلقی خواهند شد که با انتقال آنها مخاطبان یا نسل‌های بعدی، آنها را می‌پذیرند، گویی به واقع آنها صاحب کدها و معانی مشخص در درون خود هستند که چون با مفاهیم مشترک و مقبول خود روبه‌رو می‌شوند و آنها را می‌شناسند، می‌پذیرند و حتی خود را در انتقال و انعکاس مجدد آنها، مسئول می‌شناسند. به عنوان نمونه، پیام یک قصه عامیانه، به دلیل سازگاری‌های زبانی، مفهوم سلیس، تطابق با ویژگی‌های روانی و اجتماعی جامعه خودی، ماهیت خاص دراماتیک آن و یا نتایج و سرانجامی که در طول متن قصه وجود دارد و به ویژه پیام تأثیرگذاری که در آن نهفته است، به راحتی باید انتقال یابد، و حتی علاوه بر خود قصه، با ویژگی‌های نقل‌کننده آن، همراهی و دمسازی کند. گویی به نوعی با بخشی از زندگی و احوال خود روبه‌رو شده‌اند و یا تصویری از متن جامعه و زندگی خود را مشاهده می‌کنند و اینها، به همراه عوامل دیگر، زمینه جذب پیام قصه است. در واقع رمز قصه در مخاطبان همان عنصر معنایی شگفتی است، که آنها با دیگر مشترکات مأنوس جامعه، در تحلیل درونی خود بدان می‌پردازند و یا در پیام‌های فولکلوریک. ضرب‌المثل‌هایی مثل:

«تخم مرغ دزد، شتر مرغ دزد خواهد شد».

یا «زبان سرخ، سرسبز می‌دهد بر باد».

و یا «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو».

به نظر می‌رسد که پیام در هیئت و قالبی استعاری و نمادین ارائه می‌شود، اما مخاطبان، به عنوان طرف دیگر فرایند ارتباط، با حلاجی‌های درون خود و با تجزیه و تحلیلی از مجموع عناصر پیام با داده‌های قبلی خود، همان مفهوم و معنای مشترکی را استنباط خواهد کرد که انتظار می‌رود. منظور، آن که محمل و زمینه دریافت‌های مشترک، خصایص مشترک انسان‌ها در جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند و محوریت آن اشتراک، آراء و باورهای فرهنگی است؛ یعنی آنچه که در این نوشته، بر جنبه‌های اصلی و اصیل فولکلوریک آنها تأکید می‌شود. همین‌گونه است ترانه‌ها و حکمت‌های عامیانه، تمثیل‌ها، واسونک‌ها و غیره. تا آنجا که می‌توان همین مفاهیم و زمینه‌های ارتباطی را در جشن‌ها، سوگواری‌ها، آیین‌ها و مناسک و مراسم مختلف مورد توجه و تأیید قرار داد.

یک استدلال قابل قبول، که نظرگاه «حضور معنا در وجود انسان» را تأیید می‌کند، عناصر نماد و استعاره در ادبیات رسمی و ادبیات شفاهی و به ویژه در ضرب‌المثل‌ها و تمثیل‌هاست، همانگونه که با چند نماد مشهور مثل «داس و چکش»، «پرچم سه رنگ» و «تابلو ورود ممنوع» می‌شود به روشنی و سهولت مفاهیم انقلاب روسیه، میهن و سرزمین ایران و ممنوعیت ورود یا بن‌بست بودن یک مسیر را دریافت. در روابط معمول بین افراد نیز، ویژگی‌های خاص رفتار، نوع نگاه، واژگان کنایه‌آمیز و الفاظ مختلف می‌توانند عامل درک معانی و موجب برداشت‌های خاص گروه باشند و حتی در تغییر رفتار و موضع‌گیری افراد مؤثر واقع شوند.

آنچه مهم است آنکه با ارائه نماد، استعاره، حالت ظاهری، نگاه، واژگان، الفاظ و عبارات خاص، در واقع مخاطبان با پیام های مختلف روبه‌رو می‌شوند و به همراه تحلیل‌های درونی خود با استفاده از تجربه‌ها و نشانه‌هایی که در ذهن و حافظه خود دارند و معانی خاصی که آن پیام‌ها می‌توانند برایشان داشته باشند، استنباط‌هایی را به دست می‌آورند و سپس واکنش مناسب را نشان می‌دهند. در ادبیات رسمی، گاه با مفاهیم مبالغه‌آمیز و استعاری روبه‌رو می‌شویم که پس از دریافت آن، مخاطب با عنایت به داده‌های پیشین خود، از آن معنای ویژه‌ای را به دست می‌دهد، مثلاً:

«بعد از اینم نبود شائبه در جوهر فرد

که دهان تو در این نکته خوش استدلالی است»

مخاطبان این پیام شاعرانه، با شناخت و آگاهی‌های خویش و تعبیری که خود از مفهوم زیبایی و حسن دهان کوچک یار دارند، تشبیه دهان یار را به کوچک‌ترین عنصر یعنی: «جوهر فرد»، - گرچه مبالغه‌آمیز است - می‌پذیرند و آن را دریافت می‌کنند، لذا تحلیل پیام در خود انسان راه به معنای خاصی می‌برد، اما خود پیام نیز قطعاً، چنین محمولی را فراهم کرده است، یعنی آنکه نامربوط گویی یا متجانس نبودن عناصر پیام و عوارض دیگر، منتج به تحلیل معنایی مورد نظر نخواهد شد.

در قلمرو ادبیات شفاهی نیز، همین موضوع صادق است که با اشاره به چند ضرب‌المثل ساده، قابل بررسی است:

- ۱- دیگ به دیگ می‌گه روت سیاه (بی دقتی و غفلت نسبت به وضعیت خود، و تحقیر دیگران).
- ۲- موش تو سوراخ نمی‌رفت، جارو به دمش می‌بست (واقف‌نبودن به موقعیت و جایگاه خود و گزافه خواهی و ادعای بیشتر).
- ۳- هر چه سنگه برای پای لنگه (بدشانسی‌های مکرر)

به همین دلیل با اشتراک معنی در ذهن افراد، استنباط و برداشت‌های مشترک صورت می‌گیرد که نشان می‌دهد به واقع، مخاطبان، رموز معنایی مشترکی را در خود دارند که با یک «استعاره» گوشزد، نکته و پیام مختصر یک جمله‌ای مفهومی عمیق‌تر را در می‌یابند ... اما دنیای زیبای ادبیات شفاهی و پیام‌های ارتباطی فولکلوریک در جوامع مختلف و مردم سرزمین‌های گوناگون، همه همین خواص و ارزش‌ها را دارا هستند، مثلاً چند ضرب‌المثل ماسایی:

- ۱- گردن نمی‌تواند بالاتر از سر قرار گیرد (پسر باید از پدر اطاعت کند).
  - ۲- هیزم در آتش به هیزم روی پشته می‌خندد (احمق هیچگاه متوجه حماقتش نیست).
  - ۳- گورخر از پوست راه‌راهش بدش می‌آید (انسان نباید ویژگی‌ها و سنت‌های خاص خود را نفی کند).
- به روشنی پیداست که استعاره‌های مندرج در پیام‌های فولکلوریک، به صراحت حامل معنا نیستند، اما فهم اجتماعی عامه و بلاخص کاربردهای مکرر اینگونه پیام‌ها، مخاطبان را با معانی و مفاهیم ذهنی خودشان به استنباط‌های مشترک می‌رساند و انصافاً این ویژگی‌های ارزنده ادبیات شفاهی ملل مختلف است.

چند چیستان فارسی:

آن چیست که بی زبان، سخن می گوید  
با آن که در او نیست نه دندان و نه لب  
از قول تو قصه ها به من می گوید  
بی پرده راز مرد و زن می گوید

پاسخ: نامه

می رویم و آن می ماند

پاسخ: جای پا (قاسمی، ۱۳۶۷)

اول سپید بعد سیاه، بعد سرخ و بعد خاکستری

پاسخ: ذغال (از چوب تا خاکستر)

همه را می پوشاند و زینت می دهد، اما خود عریان است

پاسخ: سوزن خیاطی (جلیلی، ۱۳۵۱)

جایگاه چیستان ها در ادبیات شفاهی ملل به عنوان پرسش های ساده و پرمعنا و عبرت آموز، جایگاه رفیعی است و به همان دلیل که انسان ها معنا را با پرداخت ها و تحلیل های درونی خود، درک می کنند، این عناصر شیرین فولکلوریک نیز در مسیر ارتباطی خود و از رهگذر تحلیل فردی مخاطبان، راه به فهم معانی و مقاصدی شگرف خواهند برد و اگر چنین امری صورت گرفت، تازه مفهوم پنهان پیام به دست آمده است.

نمونه های دیگری از چیستان های سواحیلی:

خانه من کوچک است، اما پنجره های زیادی دارد

پاسخ: تور ماهیگیری

درختی در دوردست افتاده، اما شاخه هایش تا اینجا رسیده است.

پاسخ: خبر مرگ کسی

همواره در راه است اما هیچ وقت به مقصد نمی رسد.

پاسخ: خورشید

در راه به زنجیری دراز برخوردم، اما نتوانستم آن را بردارم.

پاسخ: صف مورچه ها

گذشته از آن که وجوه مشترک و شگفتی بین استعاره ها و پیام های رمزآلود فولکلوریک بین ملل مختلف وجود دارد که خود محل توجه و عبرت است، در عین حال به روشنی مشاهده می شود که چگونه ظرافت پیام ها و استعاره ها در ضرب المثل های مختلف مخاطبان



را در میان اقوام گوناگون، ناگزیر از تحلیل معنایی درونی خود خواهد ساخت و خصایص مشترک هر قوم، مشتمل بر باورهای مشترک، نگاه‌ها و ارزیابی‌های مشترک، سمبل‌های مشترک، همراه با توانایی استدراک درونی هر فرد، زمینه فهم و تحلیل پیام‌ها خواهد شد. به نمونه‌های دیگر از این عناصر فولکلوریک با خصلت‌های محرز ارتباطی در بین مردم عرب‌زبان توجه کنید:

**رب نعل شر من الحفا:** چه بسا کفش پوشیدن بدتر از پابرهنه بودن باشد.

مقصود آن است که چه بسا ثروت و دارایی و مقام والاتر، خطرناک‌تر و جانکاه‌تر از تنگدستی باشد.

کل آن قریب: هر آینده‌ای، نزدیک است. کنایه از آن که زمان حال سپری شود و زمان آینده به زودی فرا می‌رسد که باید قدر حال را دانست و برای آینده برنامه‌ریزی کرد.

اول الغيث قطر: ابتدا قطره قطره، وانگه رگبار. مثل، قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود، یا، آرامش پیش از توفان.

بلغ السکین العظم: کارد به استخوان رسیده

### عناصر فولکلوریک به عنوان پیام‌های حامل معنا

برخی از روانشناسان و روانشناسان اجتماعی به حضور معنای خاص در دل پیام‌ها باور دارند و استدلال می‌کنند که بسیاری از حالات و واکنش‌های انسانی متأثر از معانی پیام‌هایی است که دریافت می‌کنند. مثلاً: مشاهده تکرار صحنه‌های خشونت و قتل و خونریزی به شکل‌های شنیع و چندش‌آور، موجب پریشانی خاطر و افسردگی مخاطب می‌گردد. یا دیدن فیلم‌هایی که در آنها مادران فرزندان‌شان را مورد محبت قرار می‌دهند، دیده می‌شود که فرزند کوچک خانواده، با آرامی به طرف مادرش می‌خزد و از او توقع نوازش دارد.

با این مفروضات نیز می‌توان استدلال کرد که عناصر فولکلوریک در مسیر انتقال خود، حامل معانی و مفاهیمی قلمداد می‌شوند که در جامعه مشترک فرهنگی از نظر منطقی تأثیرگذار هستند و وابستگی مهمی را ضمانت می‌کنند. یعنی اگر «معنی در وجود انسان‌ها نباشد» و آنها در برابر پیام‌های خاص با معناها خاص روبه‌رو شوند، قطعاً با عنایت به تفاوت انسان‌ها و ضرایب متفاوت فهم و استنباط آنها، می‌بایست دریافت‌های متفاوت و ناهمگونی صورت پذیرد. ولی ویژگی‌های خاص و مشترک فرهنگی یک قوم و آحاد یک جامعه، به دلیل اشتراک معنایی فولکلوریک آنها، غالباً موجب استنباط‌های مشترک می‌شود؛ چون پیام‌های فولکلوریک، از زمینه‌های نامتجانس و غریب و نامأنوس برخاسته‌اند که موجب اعوجاج دریافت‌ها می‌شوند. پیام فولکلوریک، منشعب از معانی و مفاهیم و الزامات مشترکی در جامعه بوده است و کارکردها و خواصی را در بردارد که عموم مخاطبان، همان را انتظار دارند. بنابراین حتی با وجود تفاوت‌های بارز انسان‌ها، پیام‌های فولکلوریک راه به هم معنایی، هم نوایی، هم صدایی و همدلی در متن جامعه خواهند برد، مانند:

- زانوی شتر را محکم ببند و توکل به خدا کن

- یا دست بگیر سر زانو خودت و بگو: یا علی (ع)

این پیام‌ها، حامل معانی ژرف و در عین حال روشنی هستند، مثل ضرورت اعتقاد و ایمان به خدا، اهمیت توکل به خدا، ضرورت اهتمام فردی و پشتکار لزوم محکم‌کاری در امور مختلف زندگی که مخاطبان قطعاً مفاهیم و معانی دیگری از آنها دریافت نمی‌کنند. نظرگاه دیگر، تعبیر خاص مایونوفسکی است که: «معنا و مفهوم در دل کلمات نیست، بلکه در اوضاع و احوال اجتماعی است.» (محسنیان‌راد: ۱۳۷۴، ۹۲) به این معنا که اوضاع و احوال اجتماعی، موجب برداشت‌های متفاوت خواهد شد. تحلیل پیام‌های فولکلوریک در این زمینه نیز، با مفهوم غامضی روبه‌رو نیست، زیرا، اوضاع اجتماعی، سازگاری انکارناپذیری با فرهنگ جامعه دارد و قطعاً تغییرات فرهنگی (در دو حوزه مادی و معنوی) موقعیت‌ها، بینش‌ها و گرایش‌های اجتماعی را دگرگون خواهد ساخت و در این حال اگر ضریب پذیرش پیام‌ها و کدهای فولکلوریک کاهش می‌یابد، دال بر آن نیست که ماهیت و خصلت ارتباطی خود را از دست داده‌اند. برعکس گاه اتفاق می‌افتد که در بحران‌های فرهنگی، اجتماعی این زبان ساده‌عامیانه و پیام‌های استعاری ضرب‌المثل و یا آیین‌های ساده و گردهمایی سنتی آنچنان خاصیت ارتباطی خود را به نمایش می‌گذارند که رسانه‌های مکتوب، صوتی و تصویری، با پیچیدگی‌های خاص و متناسب با زمان خود، از چنان کارایی و تأثیری برخوردار نخواهند بود.

بنابراین، همان اوضاع و احوال اجتماعی، خود زمینه دیگر برای اثبات ماهیت ارتباطی «فرهنگ عامه» خواهد بود، زیرا پذیرفته نشدن پیام، دلیل آن نیست که آن پیام ماهیت ارتباطی نداشته است، بلکه عواملی در جامعه ظهور کرده‌اند که انسان‌ها را از پذیرش عناصر فرهنگی و هم‌نوایی با ارزش‌های «خودی» دور کرده و آنها را به مسائل و معضلات دیگر، مثلاً مشکلات «سیاسی» یا «اقتصادی» واداشته است.

چند مثال در این رابطه:

با ماه نشینی ماه شوی، با تابه نشینی سیاه شوی (بیان تأثیر شدید همراهان و معاشران)

فکر نان کن که خربزه آب است. (هشدار برای اقتصاد و معیشت)

کدخدا را ببین، ده را بچاپ (نبود نظم و انتظام و حضور خطا و گناه در مسئولان)

همه دویدند، گیوه‌کش‌ها دویدند (بیان آشننگی‌های اجتماعی و فرهنگی و عدم امکان تمیز لایه‌های اجتماعی)

با این توضیح می‌توان گفت که بی‌حوصلگی در برابر تعهدات اخلاقی و کنترل‌های اجتماعی ناشی از معضلات موجود و مکرر در جامعه، ضمن آن که عملاً مشهود و غیرقابل‌انکارند، اما در عین حال ماهیت پیام‌گونه و ارتباطی عناصر فرهنگ مردم را نفی نمی‌کنند، چون خصلت یک پیام ارتباطی، ماندگار است و صرفاً یک عامل مداخله‌گر، یعنی «شرایط برقراری ارتباط»، کم‌رنگ شده است که با توضیحاتی که قبلاً آورده شد، کم‌رنگ‌شدن و یا حتی زایل‌شدن این زمینه نیز در ارتباط‌های عامیانه و مردمی و تأثیرگذاری ادبیات شفاهی مردم و استفاده‌های تأثیرگذار از آیین‌ها، رسوم و مناسک و اجرای سنت‌های دیرین، چندان محل اعتنا نیست.



معمولاً زمینه‌های تلخی که بر اثر تغییرات تند فرهنگی و یا معضلات اجتماعی و بحران‌ها حادث می‌شود، باعث می‌گردند که پیام‌های ظریف و معنوی فرهنگ عامه، در بسترهای خاص عاطفی خود، جریان‌های محکم‌تری را بیابند. شاید بتوان گفت ضرب‌المثل‌هایی مثل: آواز دهل شنیدن از دور خوش است، پایان شب سیه سپید است، جوجه‌ها را آخر پاییز می‌شمارند و با گرگ دمبه می‌خورند و همراه چوپان شیون می‌کنند، نشان‌دهنده آن است که در شکننده‌ترین شرایط، جریان ارتباطی عناصر فولکلوریک منقطع نخواهد شد.

مجموعه عناصر فولکلوریک اعم از عناصر تصویری و آیین‌ها و رسوم و یا مفهوم ادبی در بخش ادبیات شفاهی، در اوج سادگی و خلوص شگفت‌انگیز عامیانه، صاحب بارهای عمیق هنری‌اند و خصلت هنرمندانه آنها در آن است که ساده، زیبا و سریع‌الانتقال‌اند، بی هیچ پیرایه، گزافه و تکلفی.

گویی در بروز و ظهور آنها و انعکاس اجتماعی‌شان، یک مصلحت بزرگ اجتماعی مدنظر بوده است؛ مصلحتی که راه به همبستگی اجتماعی می‌برد؛ یعنی اگر برای ساماندهی یک جامعه، تلاش شگرف یک مصلح اجتماعی محل توجه باشد و یا مصلحان متعدد دیگر ...، در باب فرهنگ مردم می‌توان گفت که این مصلح بزرگ، جوششی از بطن جامعه دارد. تجربه‌های او از برهم‌انباشتگی تجربه‌های نسل‌های پیشین فراهم آمده است و بیان و زبان و ادبیاتش شفافیت محرز دارد که در هیئت «ادبیات گسترده شفاهی یک ملت» به ظهور رسیده است. در واقع، بانی و پیگیر این مصلحت بزرگ اجتماعی، قامتی افراشته و سترگ دارد، برابر با عظمت فرهنگ دیرین و دیرپای همان ملت.

این فرهنگ دیرین می‌خواهد که مردم گروه، قبیله، طایفه، ایل، قوم، جامعه، همشهریان و هموطنان، سخن او - یعنی آهنگ زندگی خودشان - سخن نسل‌های گذشته را بشنوند، بفهمند، ارزش‌های مثبت آنها را محترم بشمارند و عمل کنند تا آن انسجام اجتماعی و فرهنگی پیشین برقرار بماند. گویی دلسوزی مادرزادها و پدرزادها پابرجاست و دم گرم آنها را جوان‌ترها و نسل‌های بعدی محترم می‌شمارند. در واقع، در اجرای عملی فولکلور یا فرایند ارتباطی فرهنگ مردم، انسان‌ها صدای بزرگ‌ترهای خود را به جان می‌شنوند.

**بسیاری از پیام‌های ارتباطی فولکلوریک  
حاوی هشدارند و بسیاری رهنمود و راهنما،  
برخی عذوبت محض‌اند و بسیاری حاوی  
یادآوری‌ها و تجدید خاطرات، دسته‌ای  
گزنده‌اند و بسیاری حامل طنز و لطیفه**

عزیزان سالخورده، که ارزش‌ها، فرهنگ و پیشینه تاریخی و دیرین  
را حمل کرده‌اند، می‌گویند:

قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری  
دانه‌ای که مادر می‌کارد، دختر درو می‌کند  
آنچه جوان در آینه بیند، پیر در خشت خام می‌بیند  
و غیره

بنابراین، این سلامت معنا، به ویژه در قومیت‌های ایرانی، با  
ویژگی‌های خاص زندگی‌شان، با باورها، اسطوره‌ها، توتم‌ها، عقاید،

کدها و رمزهایشان، صمیمانه و ساده و قابل فهم، هم منعکس‌کننده پیام‌های ارتباطی است در بین معاشران و هم زبان‌های خود، و هم  
عامل ارتباطی است با نسل‌های بعدی، و این ضمانت دوام فولکلور و پیوندهای فرهنگی جامعه است.

بسیاری از پیام‌های ارتباطی فولکلوریک حاوی هشدارند و بسیاری رهنمود و راهنما، برخی عذوبت محض‌اند و بسیاری حاوی  
یادآوری‌ها و تجدید خاطرات، دسته‌ای گزنده‌اند و بسیاری حامل طنز و لطیفه.

بنابراین در بطن ادبیات شفاهی و مشترک یک ملت می‌بینیم که قومیت‌های مختلف با وجوه مشترک و عدیده، چنین پیام‌هایی را با  
انگیزه‌های عمیق و خواص کاربردی- ارتباطی ارائه می‌دهند:

- آفتاب همیشه پشت ابر نمی‌ماند.

- خور هیچ‌چوخت و ژیر اورنیه می‌نید (کردی کرمانشاهی)

xovar hičvaxt va- žire our niah minid

-افتا و همیشه ابر پشت نمونده (مازندرانی)

efto hamiše abre pešt namondene

شعاع الشمس لا یخفی و نور الحق لا یطفی (عربی)

یعنی پرتو خورشید پنهان نمی‌ماند و روشنایی حقیقت و راستی خاموش نمی‌شود.

- گونش همیشه بولوت آلتیندا گالماز (ترکی)

gonaš hamiša bulut âltindâ gâlmâz

**سادگی، ضمانت تأثیرگذاری فولکلور**

امروزه، گاه هنرمندان در متن آثار هنری خود، اعم از شعر، تصویر، نقاشی، فیلم، کاریکاتور، پوستر و ... می‌کوشند از ابزاری بهره

جویند و کدهایی را به کار گیرند که متأسفانه در انتقال معنای ما فی الضمیر آنها در حد مطلوب به موفقیت دست نمی‌یابند. در واقع برخی هنرمندان، سراغ مخاطبانی را می‌گیرند که بتوانند از طریق کدهای ارسالی در آثار هنری خود، هدف، معنا و خواست آنها را بفهمند و با آنها ارتباط برقرار کنند، ولی ممکن است آنها چنان به حیظه غامض پردازی فرو افتند که هنرشان برای هنر، بار آورد و توده مخاطب تشنه را بی‌نصیب بگذارند.

این خطرات که به نحو مشهود در برخی قلمروهای آثار هنری نوین ظهور می‌کنند، شاید یکی از دلایل گسست‌های اجتماعی و انفعال‌های انسانی به حساب آیند، چون عوامل اصلی ارتباط در مسیر و راستای واقعی تأثیرگذار خود قرار ندارند و لذا معطوف به اهداف ارزشی مورد نظر نیستند و شاید بتوان گفت یکی از ادله عمده بیان جمله: «کسی حرف ما را درک نمی‌کند» همین معنا باشد که البته قطعاً از سوی دیگر ممکن است جملاتی اینگونه نیز ادا شود: «کسی برای ما پیامی ندارد».

اما قلمرو ارتباطی در پیام‌های فولکلوریک هر جامعه‌ای از این مخاطره مصون است، چرا که در آن پیچیدگی وجود ندارد و در اوج سادگی و زیبایی می‌توان پیام و معنای یک قصه عامیانه را دریافت و به ظرایف، بی‌پیرایگی و دلگشایی آن پی برد. اکثر کسانی که قصه «خیر و شر» را شنیده‌اند، به تمامی، معنا و پیام‌های آن را دریافت کرده‌اند، به گونه‌ای که از هر یک از مخاطبان (اعم از خردسال و بزرگسال) سؤال شود: حاصل این قصه چیست؟ بی‌هیچ شبهه‌ای، با عنصر مثبت قصه، همدردی و همنوایی می‌کند و شخصیت منفی آن را مورد مذمت قرار می‌دهد و عظمت پیام را در «عبرت»، «خیرخواهی»، «ایثار»، «گذشت» و ... یادآور می‌شود و اینکه انسان برای سلامت و تداوم زندگی‌اش به خصایص مثبت انسانی محتاج است و قطعاً سرانجام نابکاری، عقوبت‌های جانکاه خواهد بود. یا آن که با نگاهی به چند مثل ساده زیر می‌توان، ضریب تأثیر و قدرت ارتباطی این عناصر شفاف در فرهنگ عامیانه را دریافت:

- تا به نفع تو بود زر بود، حالا که به نفع من است کاه زرد؟

- چراغی را که ایزد بر فروزد، چو احمق پف کند ریشش بسوزد.

- دوستی‌اش مثل دوستی خاله خرسه است.

- این کمانچه‌ای که من می‌زنم، صدایش صبح به گوشت می‌رسد.<sup>(۱)</sup>

- یکی می‌مرد ز درد بی‌نوایی، یکی می‌گفت خانم زردک می‌خواهی

اما ممکن است استدلال شود که فولکلور، حاوی پیام‌های پیشین‌اند و بار معنایی و تأثیرگذاری خود را از دست داده‌اند و دنیای

۱- بسیاری از مفاهیم و عناصر موجود در فرهنگ عامه ایران، در گستره شگفت‌انگیز ادبیات رسمی تجلی بسیار شکوهمندی دارند. فی‌المثل در مثنوی معنوی این مثل عامیانه با شرحی مبسوط همراه با تبیین مفاهیم استعاری آن منعکس شد است (دفتر دوم مثنوی) تصحیح نیکلسون: ۳۶۴ و ۳۵۲.

نوبین و احوال ارتباطی امروز، چیز دیگری را می‌طلبد و برای پیام‌های خود، ویژگی‌ها و عناصر دیگری را سراغ می‌گیرد. مگر ضرورت زندگی مشترک امروز محتاج بیان‌های ارتباطی صمیمانه خاص خود نیست؟ مگر تصمیم بر یک سکوت ممتد و خفقان آور گرفته شده است؟ مگر فرد گرایی و انزوا، تجربیات تلخی را برای جوامع نوبین فراهم نیاورده است؟ مگر تحصیل کردگان در پیچیدگی‌های ارتباطی امروز، می‌خواهند به سبک روشنفکران دورمانده از متن و بطن جامعه خود، آهنگ بی‌ارتباطی را بنوازند... این گونه احوالی را بشر قرن نوزدهم اروپا، و بعضی مسخ شدگان شرقی، تجربه کرده‌اند و سیر قهقرایی آنها، که بعضاً به جدا ماندگی‌های افراطی از مردم انجامید، سرانجامی نداشت.

آنها باور کرده بودند که فهم عامه، با دنیای خاص آنها تناسب و سازگاری ندارد و یا پیام‌های ویژه آنها با مقبولیت عمومی روبه رو نیست یا سطح فرهنگ مردم، باروری و کفایت اغنایی ندارد و چنین بود که به نوعی رهاشدن از جامعه افتخار ورزیدند و در محاق تنهایی خود فرو ماندند و مصداق این کلام عامیانه شدند که: «برو خدا روزی‌ات را جای دیگر بدهد». (شاید همان جایی که هاله تنهایی آنها بود.)

پیام‌های معنوی فولکلوریک، اختصاصاً وجود ارزشی و جایگاه فطری انسان‌ها را هدف می‌گیرند و از آنجا که فطرت، هم به بینش‌های انسان مربوط است و هم به گرایش‌ها و تمایلات او، اساساً پیام‌های فولکلوریک معطوف به همین نواحی است. اگر سطح بینش در انسان مطمح نظر باشد، با عنایت به سطح بینش نسل‌های پیشین که سازنده و منتقل کننده پیام‌های فولکلوریک بوده‌اند، هیچ استدلالی وجود ندارد که سخن واهی آورده یا قصد انتقال مهملات را داشته‌اند، چون هر پیام فولکلوریک از ناحیه آنان قطعاً مبتنی بر شرایطی خاص از زندگی جمعی آنها و مسلماً حاصل ارزش و پیام اجتماعی بوده است و همین منبای دریافت تحلیل پیام‌های فرهنگ مردم است که بسیار ساده و روان در مخاطبان عام قابلیت پذیرش داشته و دارد.

مگر می‌توان پذیرفت که پیشینیان در برابر مشکلات زندگی جمعی خود، مثلاً در برابر مصیبت بی‌آبی (به ویژه در مناطق کویری) به شگفت‌انگیزترین سازوکار و فناوری دستیابی به آب، مثل «قنات» بیندیشند، موضوع را تئوریزه کنند و با اصولی علمی و پخته اقدام نمایند و آب را از اعماق زمین به سطح آورند و گلوی تشنه نسل معاصر خود و آیندگان را سیراب سازند، اما در حیطه اندیشه ورزان امروزی، آن سطح دانش، بینش و فرازاندیشی عامیانه به معنای مصطلح آن «نادانی» قلمداد شود؟! مگر می‌توان چنین بلوغ اندیشه و علمی را که آنان بدان اهتمام ورزیده و در سایه ترانه‌های کار و زمزمه‌های کاریز، یعنی ساحت شفاف ادبیات شفاهی شان متجلی ساخته‌اند، نادیده گرفت؟

میراب آب، آبی ده

آبی زمین ده

زمین علف ده

علف بزى ده (پناهی سمنانی، ۱۳۷۷: ۲۸۹)

یا:

دویدم و دویدم

سر کوهی رسیدم

دو تا خاتونو دیدم

یکیش به من آب داد

یکیش به من نون داد

آبو دادم به زمین

زمین به من علف داد ( فرخ لقا انتظام، تهران، بی تا)

یا:

نون را دادم به سقا

سقا آب خوبیم داد

### فولکلور، با تأکید بر ارزشهای فطری انسان

بخش‌های عمده‌ای از فولکلور در حوزه‌های مادی (فناوری‌های سنتی) و معنوی (ادبیات و کلام جاری و ساری شفاهی) چراغ روشنی است که پهنه وسیع بینش عمومی را منور می‌سازد، لذا آنچه مسجل است، مفهوم مستدام ارتباط است که در بررسی‌ها و ژرف‌نگری‌های متون فولکلوریک رخ می‌نمایاند. فراتر از این براهین بدیهی و مشهود، اگر در همان مبانی نظری مورد بحث تأمل کنیم و بخواهیم سطوح تمایلات انسانی را در قلمرو و فطرت انسان‌ها ملاک ارزیابی قرار دهیم، موضوع، حاوی تأکیدات عمیق‌تری در باب خصلت ارتباطی فولکلور می‌گردد.

گفته شده که فطرت، مجموعه‌ای از خصلت‌ها و تمایلات خاص انسانی است که انسان را از حیوان متمایز و جدا می‌کند؛ یعنی اگرچه هر دو مجموعه‌ای از خصلت‌ها و تمایلات انسانی هستند، اما غریزه شامل میل‌های مشترک انسان و حیوان است، مثل خوردن، آشامیدن، تشکیل خانواده و غیره، ولی فطرت به میل‌های خاص انسانی اشعار دارد؛ مثل: خیرخواهی که در قلمرو «اخلاق» قابل بحث است یا پرستش در حوزه «دین»، حقیقت‌جویی در حوزه «فلسفه»، کنجکاوی در زمینه «علم» و زیبایی‌دوستی که در قلمرو شگفت‌انگیز «هنر» محل تعمق و توجه است. (حجوانی، ۱۳۷۶: ۷۱)

اینها همه دارای ویژگی‌های خاص معنوی و انسانی‌اند، با این تأکید که در حیوانات مشاهده نمی‌شوند. خیرخواهی، پرستش،

حقیقت‌جویی، کنجکاوی عالمانه، زیبایی‌دوستی و زیبایی‌گرایی، خاص انسان است و مشرف به بعد ژرفایی فطرت الهی او. این ویژگی‌ها از سلطه عوامل سه‌گانه جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی بیرون است. یعنی آنکه مکان، معیشت و سیاست، نمی‌توانند آن تمایلات فطری او را که مبتنی بر فطرت الهی است، زایل سازند و محدودیت‌های ناشی از آنها، دال بر زدایش ریشه‌های آنها از ژرفای وجود انسان‌ها نیست و اگر چه دچار شدت و ضعف می‌شوند، اما سایه زمان، به عنوان یک قید محرز مسلط دیگر، عامل امحای بنیادین آنها نمی‌گردد. حال اگر دلنوازی‌های یک ترانه کار (در متن ادبیات شفاهی) یک قصه عامیانه، یک حکمت عامیانه یا یک مثل ساده را بخواهیم با عنایت به همین گستره ارزشی و فطری، ارزیابی کنیم، مگر جز پرداختن به قلمروهای فطری انسان می‌توان راه به جایی برد؟! - پیام یک لالایی ساده مثل:

لالالا گل خشخاش

بابات رفته، خدا همراهش

لالالا گل پسته، بابات رفته کمر بسته

لالالا گل زیره چرا خوابت نمی‌گیره

که مادر قربونت میره

لالالا که لالات بی بلا باشه

نگهدار شب و روزت خدا باشد

... لالائیت می‌کنم خوابت نمی‌آد

بزرگت می‌کنم، یادت نمی‌آد

یا یک ترانه کار مثل:

- ... برو، برو خرمنکوبی

آهای آهای زبون بسته

ای نازنین، پا بر زمین

پپر هوا، نخور زمین

برو بینم

خسته نشی

آهای، آهای زبون بسته

قربون می‌رم هوشی ترا



زلف و بنا گوشی ترا (پناهی، ۱۳۷۷: ۲۹۲)

به روشنی، عناصر گرانقدر فطرت (از جایگاه درونی شگفت انسانی) و ارتباط (در پهنه زندگی اجتماعی) ... در متن کلام شفاهی و ساده فولکلوریک مشهود است. اوج صداقت در تمایل به سلامت فرزند و نسل آینده، نهایت دلسوزی و تعهد به همسر و نقش پدر و کانون خانواده و ذکر گذر زمان که بزرگسالان، رنج مادران را به یاد آورند و در ترانه کار، زمین، باروری، دام و نیازمندی‌های انسان و غیره نهفته است.

در واقع، پیام‌های فرهنگ مردم، در حوزه سطحی و حقیراندیشی و ساده‌نگاری، قابل تحلیل نیست، زیرا مبنای تحلیل آنها در حوزه فطرت انسان‌هاست؛ مثلاً قصه، مثل و حکمت عامیانه، پیام‌های ارتباطی‌اند که خوی خیراندیشی، حقیقت‌جویی، کنجکاوی و زیباگرایی انسان، یا همان گستره مقدس فطرت او را نشانه می‌گیرند و نشان می‌دهند و از همین رهگذر است که انسان فطرتاً حق‌گرا و خصلتاً اجتماعی، خویشتن را مسئول انتقال پیام می‌یابد. چنین بوده است که ادبیات شفاهی (نانوشته) و بی‌پیرایه به نسل‌های بعدی منتقل شده است و امروزه باید با این شناخت به آنها ارج نهاد و به آنها مباحث کرد و عالمانه کوشید که اجزای آنها مورد شناخت بیشتر قرار گیرند، زیرا زمینه‌های اصلی بازشناسی هویت ملی، همین قلمرو است.



منابع:

- احمد پناهی، محمد. *ترانه و ترانه سرایی در ایران*، تهران: سروش، ۱۳۷۷
- محسنیان راد، مهدی. *ارتباط‌شناسی*، تهران: سروش، ۱۳۷۴
- بودن، الف. *بعد فرهنگی ارتباطات*، ترجمه مهر سیما فلسفی. تهران، ۱۳۷۹
- حجوانی، مهدی، *قصه چیست؟ تهران: حوزه هنری*، ۱۳۷۶

راویان:

- سید مرتضی قاسمی
- عیسی جلیلی
- فرخ لقا انتظام